

تداوم کار تر!

بررسی همانندیهای سیاست نفتی روسای جمهور ایالات متحده از کار تر تا بوش
مایکل تی. کایر / ترجمه: احسن پاشازاده

همه‌روزه اخبار مربوط به ناآرامی‌ها در شرف‌های کوچک و بزرگ عراق و افغانستان را به‌عنوان حوادثی که با تلاش‌های امریکا و متحدانش برای استقرار دموکراسی در تضاد هستند، از رسانه‌های متعدد دریافت می‌کنیم اما در خصوص آنچه در ارتباط با تاسیسات نفتی می‌گذرد، در کلی چندین خبری ملاحظه نمی‌شود؛ به‌عبارتی، امریکاییها دوست ندارند حضور نظامی‌شان در این مناطق بحران‌زده در راستای مسائل امنیتی و نظامی جلوه کند، و تا آنجا که می‌توانند، کلمه نفت در اخبار مربوط به حوادث این نواحی، به‌اندازدای تکرار نشود که توجه افکار عمومی را به خود جلب کند. از منظر تحلیل گفتمانی، مسلماً چنین کمتری بر اخبار کاملاً معنادار است. هژمونی مسلط بر رسانه‌ها - شاید هم در یک اتحاد ناتوانسته با دست‌اندرکاران رسانه‌ها - عملاً هدایت خاص خود را بر این مراکز تحمیل می‌کند و سعی دارد آنچه را که خودشان می‌طلسمند، در نهایت از طریق منابع عمده خبرگزاری منتشر سازند و مسلماً بقیه رسانه‌های دنیا عمدتاً از همین منابع تغذیه می‌شوند و لذا یکدستی خبری در دنیا ایجاد می‌شود. جورج اورول در زمان ۱۹۸۷ می‌گوید: دیکتاتورها برای آن که از هرگونه شورشی مردمی جلوگیری کنند، به‌کاربردن کلمه «شورش» را در رسانه‌ها ممنوع کرده بودند تا اصلاً چنین کلمه‌ای به اذهان خطوط نکتد. در واقع رسانه‌های تحت سلطه غرب امروزه در ارتباط با کلمه «نفت» چنین برخوردی دارند. حال آن‌که چنانچه در مقاله زیر از مائکل تی کایر (نویسنده کتاب خون و نفت، و استاد کرسی مطالعات صلح و امنیت جهانی در دانشگاه همپشایر ماساچوست) خواهیم خواند، میان تمامی تحولات نظامی امریکا در سراسر دنیا در بسمت و پیش‌سال اخیر با مساله نفت رابطه‌ای انکارناپذیر وجود دارد و تمامی روسای جمهور ایالات متحده دنباله‌رو سیاست کار تر بوده‌اند و در دوران بوش پسر، این سیاست فقط گسترش یافته است.

در نخستین عملیات سرکوب در جنگ عراق، کماندوهای نیروی دریایی امریکا به یک سکوی دریایی بارگیری نفت هجوم بردند. یکی از گزارشگران نیویورک تایمز خبر این حمله را چنین با هیجان گزارش کرد: «سربازان نیروی دریایی در حال خروج شبانه از خلیج فارس، طی یورشهای دلیرانه خود که در ساعات اولیه صبح امروز به پایان رسید، دو ترمینال نفتی عراق را به کنترل خود درآوردند و نگهبانان عراقی را که تسلیحات اندکی با خود داشتند، شکست دادند و در نبرد برای به‌دست آوردن امپراتوری نفتی عظیم عراق یک پیروزی بدون خونریزی را کسب کردند».

اکنون با گذشت یک‌ونیم سال از این واقعه، سربازان امریکایی هنوز سخت در تلاشند تا این تاسیسات حیاتی را تحت کنترل خود نگه دارند. و این نبرد توأم با خونریزی همچنان ادامه دارد. در بیست و چهارم آوریل دو سرباز امریکایی و یک مأمور گارد ساحلی در نزدیکی سکوی بارگیری خورالامیه (Khoral - Amaya) و در پی انفجار قایقی که آنها قصد توقیفش را داشتند، کشته شدند. از قرار معلوم این قایق حامل افرادی بود که قصد حملات انتحاری داشتند. (از جنگ ویتنام به این سو، این اولین مورد تلفات جانی نیروی گارد ساحلی بود.) تاکنون سربازان امریکایی دیگری نیز هنگام حفاظت از برخی تاسیسات «امپراتوری نفتی» عراق جان باخته‌اند.

جنگ جرج بوش در عراق علیرغم برخورداری از بسیاری جنبه‌های فریبکارانه، در واقع، نقطه اوج سیاست بیست و پنج ساله امریکا محسوب می‌شود که برای تضمین ادامه تسلط خود بر خلیج فارس و منابع انبوه نفتی آن طراحی گردید. در واقع، این جنگ پیامد طبیعی اصول و سیاست کار تر بود. همانطور که جیمی کارتر - رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده - در سخنرانی سالانه خود در ماه

ژانویه سال ۱۹۸۰ ابراز داشت، نفت خلیج فارس در کانون اهداف امریکا تعریف می‌شود که باید «به هر وسیله لازم و به‌ویژه از طریق نیروی نظامی» مورد حمایت قرار گیرد. بنابراین باید گفت بوش پسر با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، در واقع صرفاً به این سیاست کار تر عمل کرده است. البته بوش اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده نیست که در راستای این سیاست کار تر عمل می‌کند، بلکه ریگان نیز دخالت امریکا در جنگ سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۰ ایران و عراق برای قطعی ساختن شکست ایران را در واقع با دستاویز قرارداد این سیاست توجیه می‌کرد. بوش پدر نیز در طول جنگ اول خلیج فارس برای مشروعیت بخشیدن به اقدام نظامی امریکا علیه عراق در سال ۱۹۹۱ از همان سیاست بهره جست. حتی بیل کلینتون نیز گرچه صراحتاً اظهار نکرد، ولی در واقع در راستای اصول و اهداف این سیاست گام برمی‌داشت. بنابراین استفاده از زور برای تضمین دسترسی امریکا به نفت خلیج فارس اختصاص به بوش پسر یا جمهوری خواهان ندارد، بلکه این یک سیاست دو حزبی و در کل امریکایی است.

اهمیت نفت خلیج فارس، نظامیان امریکا را با خطرات مداومی در عراق مواجه ساخته است. ارتش امریکا در سراسر عراق از خطوط لوله، پالایشگاهها و تاسیسات صادرات نفت حفاظت می‌کند. باوجود این که این تلاشها در مقایسه با جنگ شهری در بغداد، نجف و فلوچه پوشش رسانه‌ای خیلی کمتری را به خود اختصاص داده است ولی اهمیت آن به هیچ وجه کمتر نیست؛ زیرا علاوه بر آن که نفت تنها منبع مهم درآمد ملت عراق است، صادرات مداوم نفت برای بقای اقتصادی دولت موقت و دست‌نشانده امریکا در عراق نیز ضروری می‌باشد. (ایاد علاوی، نخست‌وزیر دولت موقت عراق، در ماه ژوئن اعلام کرد که تنها در نیمه نخست سال ۲۰۰۴، حملات چریکی به خطوط لوله انتقال نفت در عراق، این دولت را از



است که جریان مداوم صدور نفت از خلیج فارس به آمریکا و متحدانش در سراسر جهان را حفاظت کند. در گزارش سالانه مقامات ارشد سنتکام به اعضای کنگره، به این مأموریت صراحتاً اشاره شده است. در سال ۱۹۹۷ ژنرال جی. اچ. بینفورد پیای (J. H. Binford Peay) اعلام کرد: «آمریکا در منطقه خلیج فارس از منافع حیاتی طولانی مدت برخوردار است؛ زیرا بیش از شصت و پنج درصد منابع نفتی جهان در منطقه خلیج فارس قرار دارد و آمریکا حدوداً بیست درصد، اروپای غربی چهارده درصد و ژاپن شصت و هشت درصد از مایحتاج نفتی خود را از این حوزه تامین می‌کنند [بنابراین] جامعه بین‌الملل باید به منابع این منطقه دسترسی آزاد و نامحدود داشته باشد.» سیاست کارتر اکنون بیشتر نقاط کره زمین را فراگرفته است. علاوه بر حفاظت از نفت خلیج فارس، نیروی سنتکام مسئولیت حفاظت از ذخایر انرژی آسیای مرکزی و منطقه دریای خزر را نیز برعهده دارد. این درحالی است که نیروهای یگان اروپایی نیز به حفاظت از خطوط لوله انتقال نفت در جمهوری گرجستان و آبهای نفت خیز سواحل آفریقا کمک

گسترش قدرت نظامی آمریکا به سایر مناطق تولید نفت در جهان را هدف گرفته است. سیاست فعلی آمریکا استفاده از نیروی نظامی را برای حفاظت از خروج مداوم نفت از خلیج فارس ضروری می‌داند، حال آن که سیاست گسترش یافته کارتر اقدامات مشابهی را علاوه بر منطقه خلیج فارس، در آمریکای لاتین و ساحل غربی آفریقا نیز توجیه می‌نماید. درواقع ارتش آمریکا به تدریج، اما با یک آهنگ ثابت، به یک سرویس جهانی حفاظت از نفت تبدیل می‌شود.

این روند از سال ۱۹۸۰، یعنی از زمانی آغاز شد که کارتر در راستای اجرای سیاستش نیروی واکنش سریع عملیات مشترک را به راه انداخت و نیز مقدمات تشکیل شبکه‌ای از پایگاههای آمریکایی را در منطقه خلیج فارس فراهم آورد. این روند در سال ۱۹۸۳، پس از آن که ریگان نیروی واکنش سریع را به یگان مرکزی آمریکا (سنتکام = Centcom) تبدیل کرد، شتاب گرفت. درواقع ریگان با این کار خود این نیرو را به یک نیروی یکپارچه و عظیم سرکوب، یعنی به نیرویی مشابه یگانهای موجود آمریکا در اروپا و اقیانوس آرام تبدیل کرد. مأموریت اصلی سنتکام، آن

دویست میلیون دلار محروم کرده است.) نیروهای آمریکایی بیشترین تلاش خود را صرف حفاظت از پالایشگاهها و خطوط لوله زمینی و دریایی انتقال نفت این کشور می‌کنند. واحدهای گشت کاملاً مسلح ارتش، خط لوله حیاتی عراق را در شمال (از کرکوک تا مرز ترکیه) و نیز خط لوله جنوبی کرکوک به بصره را - که به همان اندازه اهمیت دارد - تحت کنترل خود دارند. علاوه بر این، گارد ساحلی و نیروی دریایی آمریکا سکوهای بازگیری دریایی نفت عراق در خلیج فارس را نیز حفاظت می‌کنند. همچنین آنها مأموریت دارند تنگه هرمز را از هرگونه تهدید ناشی از سوی ایران حفظ کنند (این تنگه مسیر باریکی است که خلیج فارس را به اقیانوس هند و کل جهان مرتبط می‌سازد). در ماه جولای، کابیتان کورت تید (Kurt Tidd) از ناوگان پنجم آمریکا گفت: «از میان تمامی نقاط جهان که نیروهای نظامی ما در آنجا مستقر هستند، می‌توان گفت هیچ کدام به اندازه عراق از اهمیت استراتژیکی برخوردار نیستند.» امروزه سیاست کارتر گسترده‌ای بسیار فراتر از حوزه خلیج فارس را پوشش می‌دهد. این طرح



مشمول این فرمول کلینتون شدند. کلینتون اجازه داد میان پنتاگون و نیروهای نظامی کشورهای مذکور روابط نظامی برقرار باشد و به منظور آشناسدن نظامیان آمریکایی با منطقه، سفرهایی را برای آنها ترتیب داد. در مقایسه با افزایش نیروی نظامی در منطقه خلیج فارس که مدتها به طول انجامید، این تحرکات آمریکا در آسیای میانه کوچک به شمار می آیند، اما همین تحرکات حضور قابل ملاحظه آمریکا در حوزه دریای خزر را در پی داشت. بعدها در پی حملات یازدهم سپتامبر، جرج بوش از این روابط برای تسریع دخالت آمریکا در افغانستان استفاده کرد. اما مهم آن است که این روابط در اصل به خاطر نگرانی از امنیت ذخایر انرژی، و نه به خاطر مقابله با تهدید تروریسم، صورت گرفت. بوش روند جهانی سازی مبتنی بر سیاست کارتر را به یکی از اصلی ترین اهداف سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرده است. سیاست ملی انرژی بوش - که به گزارش چنی (Cheney Report) مشهور است - در هفدهم ماه مه سال ۲۰۰۱ انتشار

ساخت خط لوله جدید باکو - جیهان (ترکیه) - که می بایست از داخل خاک گرجستان عبور می کرد - همکاری نماید و به این کشورها کمک کند تا ظرفیت نظامی خود را افزایش دهند. بدین ترتیب آنها روسیه را دور زدند. در سال ۱۹۹۷ کمک نظامی آمریکا به سوی این کشورها سرازیر شد و نظامیان آمریکایی و نیروهای این کشورها، پاره ای تمرینهای نظامی مشترک سالانه را آغاز کردند.

در سال ۱۹۹۷ کلینتون در ملاقاتی در کاخ سفید با حیدرعلی اف - رئیس جمهور و درواقع دیکتاتور وقت آذربایجان - اعلام کرد: «در جهانی که تقاضا برای انرژی روز به روز در حال افزایش است، ملت ما نمی تواند برای مایحتاج انرژی خود به یک منطقه خاص متکی باشد. ما با آسانتر کردن روند صادرات نفت آذربایجان، نه تنها به موفقیت این کشور، بلکه به متنوع سازی منابع انرژی خود و افزایش امنیت ملتمان نیز کمک کرده ایم» دو کشور قزاقستان (یکی دیگر از منابع خوش آتیه نفت) و گرجستان (منبع واقع در مسیر خط لوله باکو - ترکیه)، نیز

می کنند و نیروهای یگان اقیانوس آرام نیز حفاظت از خطوط لوله دریای چین جنوبی و افراد یگان جنوب حفاظت از خطوط لوله کلمبیا را برعهده دارند.

گسترش سیاست کارتر به تمام نقاط جهان در اواسط دهه ۱۹۹۰ صورت گرفت؛ زیرا دولت کلینتون به این نتیجه رسید که نفت دریای خزر - که تا سال ۱۹۹۲ تحت کنترل موثر شوروی بود - می تواند برای آمریکا و متحدانش یک منبع بزرگ نفتی باشد؛ چون استفاده از این منابع، وابستگی آمریکا به منطقه همیشه ناآرام خلیج فارس را کاهش می داد. کشورهای تازه استقلال یافته آذربایجان و قزاقستان اشتیاق زیادی برای فروش ثروت نفتی خود به غرب داشتند، اما آنها برای صادرات، فاقد خطوط لوله انتقال نفت بودند. در آن زمان، همه خطوط لوله منطقه بسته دریای خزر از داخل خاک روسیه می گذشتند که با تهدیدات جدی از جانب اقلیتهای قومی و جنبشهای مخالف دولت روسیه مواجه بودند. برای تضمین صدور مداوم نفت از دریای خزر، کلینتون دستور داد دولت آمریکا در

یافت. مطابق گزارش چنی، دولت امریکا مجبور بود جهت پاسخ گویی به نیاز شدیداً روبه رشد داخلی به انرژی پایه، واردات نفت خود را تحدیدزبانی افزایش دهد. این گزارش توصیه می کرد از آنجا که تولید داخلی نفت امریکا در طولانی مدت با کاهش مواجه خواهد شد، لذا، پیگیری منابع خارجی دیگر باید «اهمیت ویژه ای در تجارت و سیاست خارجی ایالات متحده داشته باشد». این به معنای وارد کردن بیشتر نفت از خلیج فارس بود. براساس گزارش مذکور، «نفت خاورمیانه همچنان نقش محوری خود را در امنیت نفتی جهان حفظ خواهد کرد و بنابراین خلیج فارس کماکان در مرکز سیاست بین المللی انرژی امریکا قرار خواهد داشت.» اما گزارش چنی، خطرات ناشی از وابستگی بیش از حد به خلیج فارس را نیز مورد تاکید قرار می دهد و بنابراین درخواست می کند منابع تولید نفت متنوع تری در نظر گرفته شوند. گزارش چنی منابع زیادی را به عنوان جایگزین نفت خلیج فارس معرفی می کند؛ باین همه کانون توجه این گزارش بر سه منطقه کلیدی متمرکز است: منطقه کوههای آند در امریکای جنوبی (از جمله کلمبیا و ونزوئلا)، ساحل غربی آفریقا (آنگولا، گینه استوایی، مالی و نیجریه) و منطقه دریای خزر (آذربایجان و قزاقستان). گزارش چنی اظهار می کند: «سطوح روبه رشد تولید و صادرات از این مناطق، عوامل مهمی هستند که می توانند تاثیر منفی هرگونه اختلال در عرضه نفت را برای امریکا و سایر اقتصادهای جهان کاهش دهند.»

تا اینجا مشکلی وجود ندارد، اما چیزی که این گزارش اشاره ای بدان نمی کند این است که اغتشاش و ناآرامی این مناطق به هیچ وجه کمتر از خلیج فارس نیست. در واقع، ناآرامی فعلی در کلمبیا، ونزوئلا، نیجریه و سایر مناطق تولید نفت جهان یکی از دلایل مهم کمبود جهانی نفت و در نتیجه قیمت بالای بنزین است. در واقع، برای گریز از اغتشاش مربوط به تولید نفت در جهان روبه توسعه، هیچ راهی وجود ندارد. وابستگی فزاینده امریکا به نفت آفریقا، امریکای لاتین و منطقه دریای خزر مطمئناً همان خطرات ژئوپولیتیکی را به همراه خواهد داشت که برای مدت ها آشکارا در منطقه خلیج فارس مشاهده شده اند. در واقع علت این که بوش در منطقه دریای خزر (هم اکنون در قرقیزستان و ازبکستان) پایگاههایی را به وجود آورد و نظامیان امریکا را برای همیشه در آنجا مستقر ساخت نیز همین مساله است. علاوه بر این، دولت بوش جاهای دیگری را نیز در این منطقه به عنوان نقاط احتمالی استقرار پایگاههای نظامی امریکا مورد بررسی قرار داده است.

کاخ سفید تاکنون همیشه این تحرکات را در راستای مبارزه با القاعده و حمایت از عملیات نظامی امریکا در افغانستان توجیه کرده است. اما مطالعه دقیق مدارک پنتاگون و وزارت امور خارجه

نشان می دهد که حفاظت از نفت مهمترین مساله موجود می باشد؛ چنان که دولت بوش به هنگام درخواست کمک اقتصادی ۵۱/۲ میلیارد دلاری برای آذربایجان - از بودجه سال مالی ۲۰۰۵ - اعلام کرد که «منافع ملی امریکا در آذربایجان بر پایه همکاری دوجانبه امنیتی و ضد تروریستی محکم و نیز پیشبرد امنیت انرژی امریکا استوار است» به علاوه، این درخواست اشاره می کند که «درگیری شرکتهای امریکایی در توسعه و صدور نفت آذربایجان یک عامل کلیدی در اجرای هدف این کشور یعنی متنوع سازی منابع نفتی جهان می باشد.» هماهنگ با این منطق، وزارت دفاع جهت ایجاد و استقرار یک نیروی دریایی کوچک در حوزه دریای خزر به آذربایجان کمک می کند و نیز در حال بررسی امکان ایجاد پایگاه امریکایی در این کشور می باشد.

هماهنگی میان سیاستهای حفاظت از نفت و ضد تروریسم دولت امریکا در گرجستان - که بیشترین کمک را در میان کشورهای منطقه از امریکا دریافت می کند - نیز آشکار است. بنابر اظهارات وزارت امور خارجه، این کار در جهت کمک به گرجستان برای حفاظت از خطوط مرزی این کشور و خط لوله باکو - ترکیه صورت گرفته است؛ خط لوله ای که احداث آن علیرغم اقدامات خرابکارانه گروههای شورشی همچنان ادامه دارد. در قلب این اقدام یک برنامه شصت و چهار میلیون دلاری آموزش و تجهیز قرار دارد که جهت ارتقای سطح توانایی های ارتش گرجستان و ظرفیت آن برای حفاظت از خطوط لوله انتقال نفت طراحی شده است. برای این منظور حدود صد و پنجاه راهنمای عملیاتی ویژه امریکا در گرجستان استقرار یافته اند. در جای دیگری از منطقه، امریکا به دولت قزاقستان کمک می کند تا یک پایگاه هوایی قدیمی شوروی را در آتیرو (Atyrau) مجدداً مورد استفاده قرار دهد. این پایگاه در مجاورت میدان عظیم نفتی کاشاقان (Kashagan) در گوشه شمال شرقی دریای خزر قرار دارد. بخشی از سهام این میدان نفتی به شرکتهای اکسون موبیل، کونوکو فیلیپس و ریال داچ/شل تعلق دارد. این پایگاه جهت اسکان یک دسته از نیروی واکنش سریع قزاق مورد استفاده قرار خواهد گرفت که به گفته وزارت امور خارجه امریکا، وظیفه «کمک به افزایش توان قزاقستان برای واکنش به تهدیدات تروریستی بزرگ به سکوهای نفتی و مرزها» را برعهده خواهد داشت. همچنین احتمال می رود که نظامیان امریکایی این پایگاه را به هنگام استقرار نیرو در منطقه مورد استفاده قرار دهند.

اکنون الگویی مشابه آنچه دولت امریکا در کشورهایی نظیر قزاقستان در پیش گرفته است. در کلمبیا نیز به وضوح مشاهده می شود. در آنجا نیروهای ویژه امریکا - اعزامی از پایگاه فورت براگ (Fort Bragg) واقع در کارولینای شمالی - ارتش بوگوتا را آموزش می دهند. آنها از خط لوله حیاتی کانولیمون (Kano Limon) که با چهار صد و هشتاد مایل طول، از میدانهای نفتی

**جنگ جرج بوش در عراق علیرغم
برخورداری از بسیاری جنبه های
فریبکارانه، در واقع، نقطه اوج سیاست
بیست و پنج ساله امریکا محسوب
می شود که برای تضمین ادامه تسلط
خود بر خلیج فارس و منابع انبوه نفتی
آن طراحی گردید. در واقع، این جنگ
پیامد طبیعی اصول و سیاست کارتر
بود. همانطور که جیمی کارتر -
رئیس جمهور وقت ایالات متحده - در
سخنرانی سالانه خود در ماه ژانویه
سال ۱۹۸۰ ابراز داشت، نفت
خلیج فارس در کانون اهداف امریکا
تعریف می شود که باید «به هر وسیله
لازم و به ویژه از طریق نیروی نظامی»
مورد حمایت قرار گیرد. بنابراین
استفاده از زور برای تضمین دسترسی
امریکا به نفت خلیج فارس اختصاص به
بوش پسر یا جمهوری خواهان ندارد،
بلکه این یک سیاست دو حزبی و
در کل امریکایی است**

امروزه سیاست کارتر گستره‌ای بسیار فراتر از حوزه خلیج فارس را پوشش می‌دهد. این طرح گسترش قدرت نظامی امریکا به سایر مناطق تولید نفت در جهان را هدف گرفته است. در واقع ارتش امریکا به تدریج، اما با یک آهنگ ثابت، به یک سرویس جهانی حفاظت از نفت تبدیل می‌شود

در نخستین عملیات سرکوب در جنگ عراق، کماندوهای نیروی دریایی امریکا به یک سکوی دریایی بارگیری نفت هجوم بردند. یکی از گزارشگران نیویورک تایمز خبر این حمله را چنین با هیجان گزارش کرد: «سربازان نیروی دریایی در حال خروج شبانه از خلیج فارس، طی یورشهای دلیرانه خود که در ساعات اولیه صبح امروز به پایان رسید، دو ترمینال نفتی عراق را به کنترل خود درآوردند و نگهبانان عراقی را شکست دادند و در نبرد برای به‌دست آوردن امپراتوری نفتی عظیم عراق یک پیروزی بدون خونریزی کسب کردند.»!

واقع در شمال شرق تا پالایشگاهها و تاسیسات ساحلی صادرات نفت گسترده شده است - در مقابل حملات مکرر چریکهای مارکسیست حفاظت می‌کنند. در اینجا نیز دولت امریکا مقابله با عملیات ضدتروریستی را در توجیه دخالت خود ذکر می‌کند؛ اما روشن است که آنچه برای امریکا حائز اهمیت می‌باشد، تحویل بدون خطر نفت است. وزارت امور خارجه در سال ۲۰۰۲ گزارش کرد که «هزینه حملات چریکی، توانایی دولت کلمبیا را جهت تامین نیازهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی این کشور به شدت مختل نموده است» و پیشنهاد کرد که افزایش امنیت خطوط لوله نفت امریکا «توان دفاعی دولت کلمبیا را جهت حفاظت از قسمت حیاتی زیرساخت انرژی این کشور افزایش خواهد داد». همچنین در ماه اکتبر، ژان فورو (Juan Forero) - گزارشگر نیویورک تایمز - اعلام کرد که متخصصان نظامی امریکا با نظامیان کلمبیایی مسئول حفاظت از عملیات اکتشاف نفت در جنوب این کشور - که مدتها پناهگاهی برای نیروهای شورشی بوده است - در حال رایزنی هستند. امریکا کم‌کم به قسمتی از نهضت بزرگ ضدشورش در کلمبیا تبدیل می‌گردد که تمامی نشانه‌های یک مبارزه طولانی مدت در اقدامات آن مشاهده می‌شود. کنگره امریکا در ماه اکتبر تصویب کرد که تعداد رایزنان امریکایی از چهارصد به هشتصد نفر افزایش یابد.

دخالت نظامی امریکا در مناطق آفریقایی واقع در جنوب صحرا، در مرحله ابتدایی تری قرار دارد ولی اینجا نیز نگرانی از منابع نفتی، امریکا را ترغیب می‌کند تا میزان دخالت خود را در این کشورها تا حد زیادی افزایش دهد. والتر کانستینر (Walter Kansteiner) - معاون وزیر امور خارجه در امور آفریقا در سال ۲۰۰۲ - اعلام کرد: «نفت آفریقا برای ما از اهمیت استراتژیک و ملی برخوردار است و با گذشت زمان این اهمیت افزایش نیز خواهد یافت.»

نقطه آغاز درگیری امریکا در امور آفریقا از طریق کمک نظامی و آموزشی می‌باشد - راهبردی که ایجاد روابط نزدیک با اغلب نخبگان نظامی حاکم بر این منطقه را تسهیل می‌کند. وزارت دفاع کمکهای خود را به دو کشور تولیدکننده عمده نفت - آنگولا و نیجریه - به شدت افزایش داده است و احتمال افزایش بیشتر این کمکها در آینده وجود دارد. انتقال قسمت اعظم این کمکها - تقریبا سیصد میلیون دلار در سال مالی ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ - از طریق برنامه فروش تسلیحات نظامی، واگذاری مازاد تسلیحات دفاعی و برنامه آموزش نظامی بین‌المللی صورت می‌پذیرد. دیگر تولیدکنندگان نفت در آفریقا از قبیل گینه استوایی، گابن و مالی نیز از این کمکها بهره‌مند می‌شوند.

اما همان‌گونه که کمک امریکا به کشورهای حوزه دریای خزر، حضور نظامی دائمی امریکا در این منطقه را در پی داشت، وزارت دفاع جستجوی خود برای یافتن پایگاههای دائمی در آفریقا را آغاز

نموده است. در سال ۲۰۰۳ رئیس یگان اروپایی اعلام کرد که گروههای عملیاتی ناو هواپیمابر تحت فرمان این یگان، زمان ملاقات خود از منطقه مدیترانه را کوتاهتر نموده و «نصف زمان خود را صرف بازدید از ساحل غربی آفریقا خواهند کرد» - که خوش‌آبیه‌ترین میدانهای نفتی ساحلی را در خود جای داده است.

با این پیش‌بینی که نیروهای رزمی امریکا زمانی در خاک آفریقا مستقر خواهند شد، وزارت دفاع در حال جستجو برای یافتن مکانهای بالقوه ایجاد پایگاه در داخل و اطراف مناطق عمده تولید نفت در آفریقا می‌باشد. براساس جدیدترین گزارش رسانه‌ها، پنتاگون در پی یافتن امکانات حداقل از قبیل باند فرود با توانایی‌های لجستیکی مناسب - در کشورهای غنا، کنیا، مالی، سنگال و اوگاندا - است. مقامات نظامی تمایل دارند هنگام بحث از نیاز به چنین امکاناتی، تهدید تروریستی را مورد تاکید قرار دهند، درحالی‌که آنها به مجله وال استریت گفته‌اند: «تضمین امنیت میدانهای نفتی نیجریه که می‌تواند در آینده تا بیست و پنج درصد از واردات نفتی امریکا را تامین کند، برای نیروهای امریکایی مستقر در آفریقا یک ماموریت کلیدی محسوب می‌شود.»

اما تضمین امنیت میدانهای نفتی نیجریه - یا میدانهای نفتی سایر کشورهای در حال توسعه - به هیچ‌وجه آسان نخواهد بود. در واقع این اقدام احتمال گرفتارشدن در بانلاقهایی نظیر عراق را در پی دارد.

تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق نباید به عنوان اولین - و یا آخرین - مورد از مجموعه جنگهای طولانی مدت بر سر تصاحب نفت کشورهای خارجی تلقی شود. این جنگها مطمئنا خسارات جانی روبه‌رشدی دربرخواهند داشت و فشار فزاینده و شدیدی بر خزانه فدرال تحمیل خواهند کرد. همچنین نیروهای نظامی به‌عنوان محافظان خطوط لوله نفتی و پالایشگاهها، ساهایی بر از خطر و رسوایی را پیش‌رو خواهند داشت به‌دست آوردن نفت ارزان هر اندازه هم که حائز اهمیت باشد، مسلما چنین فجایع بزرگی را توجیه نمی‌کند.

زمان آن رسیده است که ما سیاست کارتر و طرح انرژی بوش - چنی را کنار بگذاریم و راه ضروری و غیرقابل اجتناب انتقال به اقتصاد بعد از نفت را در پیش بگیریم ■

پی‌نوشت

۱- مقاله حاضر ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد:

Kiare, Michael T., "The Carter Doctrine Goes Global [Persian Gulf Oil Policy]. The Progressive magazine, December 2004.

مایکل تی کلیر (Michael T. Kiare) استاد کرسی مطالعات مربوط به صلح و امنیت جهانی در دانشگاه همپشایر واقع در ایالت ماساچوست و نویسنده کتاب «خون و نفت: خطرات و پیامدهای وابستگی نفتی فزاینده امریکا

(Blood and Oil: The Dangers and Consequences of America's Growing Petroleum Dependency)

می‌باشد